

آیا شما انسان بالغي هستيد؟

آيا من همانند يك انسان بالغ رفتار مي كنم؟ اگر همیشه نمی توانید بوضوح به این پرسش پاسخ مثبت دهید، نگران نباشید: بالغ بودن امروزه مشكلتر از هر زمان ديگري است

از خانم اورزولا نویر از مجله علمي آلماني "روانكايي امروز" دفتر شش "كمپاكت"
Psychologie Heute, Compact, Heft 6

مترجم مهندس جواد ولدان
www.Iran-Azad.De
Info@iran-azad.de

"روزانه در مطب خود به انسانهائي بر مي خورم که با بيشتري علاقه تنها خواستار شانه خالي کردن از زیر بار و رهائي خويش از همه مسئوليتها مي باشند. آنان رغبتي به بالغ بودن ندارند و از دست تمام كساني که خواهان رفتار بالغانه آنان باشند و بدین ترتيب احساس گناه را در آنها بيدار کنند، خشمگين مي شوند." ما که مسلما خود را از بالغين محسوب مي کنيم، آنچه را که آقاي روانشناس روان درماني فرانک پيتمن توصيف مي کند، با توجه به تجارب شخصي خويش مي شناسيم. برخي اوقات نیز خود ما مي خواهيم که زیر همه چيز بزنيم، ديگر مسئوليتي نپذيريم، ديگر تصميمي نغيريم، به حساب بانگي فکر نکنيم، ديگر نگران خالي شدن پاكٲ چاي و قوطي قهوه، و يا فکر خالي کردن سطل زباله نباشيم. اين اندیشه که منزلت و مقام "بالغ بودن" را با تشکر پس بدهيم، اندیشه اي است که مي تواند ما را به سادگي بفريبد و اغفال کند. آنگاه روي سه چرخه خود بنشينيم و بگوئيم: "مشكلات خود را خودتان حل کنيد! من رفتم بازي."

بالغ بودن مشكل است. اما پس زدن اين مسئوليت هم امکان ناپذير است. "استعفا" از اين مقام تنها در خيال و فانتازي ميسر است. تاسف آور است؟ خير، زیرا حتي اگر اين امکان هم وجود داشت، در عين حال راه اشتباهي بود. اگر خودمان را بييش از حد زیر بار فشارها حس کنيم، همانند باطري خالي ديگر نيروئي نداشته و بدون انگيزه باشيم، اين ارتباطي با انتظارات و توقعاتي که از زندگي يك فرد بالغ مي رود ندارد - حتي اگر در نخستين نظر اين توضيح موجه و صحيح به چشم آيد. مشكل بييشتر اين است که:

اين ما هستيم که ما با بالغ بودن مشكل داريم، ما هنوز بالغ نشده ايم. ما به حق احساس مي کنيم که اين مسئوليتها و کارها در حد توانمان نيست، زیرا که توانائي و خصوصياتي که با آنها قدرت برخورد آرام و مستقل با زندگي روزمره يك فرد بالغ را داشته باشيم و بر آنها غالب آئيم، در ما غائبند.

اين تصور، که ما هنوز به درستي بالغ نشده ايم، مي تواند در ابتدا براي ما غريبه و نامفهوم باشد. مدتهاست که بليط فروش سينما کارت شناسائي ما را کنترل نمي کند، و سالهاست که بر روي كيك جشن تولد ما تمامي تعداد شمع هاي در واقع لازم ديگر جا نمي گيرند، در زندگي شغلي خود به کارهائي اشتغال داريم که مخصوص بالغين است و بچه داريم و به بزرگ کردن بچه ها مشغوليم. اما اگر با خود رو راست باشيم، مي بينيم که پاسخي براي اين سؤال که بالغ چيست و کيست نداريم. انساني است که به سن بلوغ رسیده باشد، شاغل باشد، داراي آپارتمان باشد، و رابطه و رابطه جنسي داشته باشد؟ فردي است که ازدواج مي کند و تشکيل خانواده مي دهد؟ و بطور مرتب پول به حساب بانگي وي ريخته مي شود؟ اين نشانه و علائم

خارجي ديگر به تنهائي كفايت نمي كنند تا بتوان با آنها اين فاز از زندگي را به حد لازم و كافي توصيف نمود.

”در ارتباط با اندیشه و تز بلوغ و بالغ بودن فضاي مغشوشی حاكم است“، اين هم نظر روبرت بلي شاعر است. و آقاي فرانك پيتمن به او حق مي دهد: ”ديگر كسي به درستي نمي داند بالغ چيست و كيست.“ فازی از زندگي كه ظاهرا بطور اتوماتيك در پي كودكي و نوجواني آشكار مي گردد، ناگهاني و غافلگیرانه همه چيز است به جز يك رخداد طبيعي و مسلم.

چه اتفاقي رخ داده است؟ اين عدم اطمینان از كجا مي آید؟ امروزه ما ديگر نمي دانيم بالغ كيست، آیا بدین خاطر است كه ”واقعا بالغيني به معنای حقيقي به اندازه كافي پيدا نمي شوند، كه بتوانند به ما نشان بدهند“، اين نظريه فرانك پيتمن است. نسلهاي قبل از ما – پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ هاي ما – بيش از اين توانائي اين كار را ندارند. زيرا آنچه كه آنها بعنوان بلوغ و بالغ بودن قبول داشتند و دارند، براي ما ديگر معتبر نيست. امروز ما مي بايست طبق متد، روش و نوعي ديگر بالغ باشيم.

دنيائي كه امروزه در آن زندگي مي كنيم، تنها از نقاط مشترك كمي با دنيای نسل هاي سابق برخوردار است. آنها در كودكي، نوجواني و سنين بلوغ كه در سه گام و يك خط مستقيم طی مي شدند، هنوز به لغزش در نيامده اند. در سالهاي دهه پنجاه روانكاو رشد و تكامل آقاي اريك ح. اريكسون در باره زندگي بالغين مي نويسد: ”كودكي و نوجواني سپري شده است؛ اينك آنطور كه بيان مي شود، زندگي آغاز مي گردد، كه از آن عموما منظور كار يا تحصيل براي يك شغل معين، همراهي و همگامي با جنسيت ديگر و به مرور زمان ازدواج و تشكيل خانواده خويش مي باشد.“

فردی كه اين خط پيوسته و پياپي فازهاي زندگي را رعايت مي نمود و بدان وفادار مي ماند، مطمئن و خودآگاه مي دانست كه ”درست“ زندگي مي كند. امروزه ديگر اين آگاهي و اطمینان وجود ندارد، زيرا كه زندگي ما همانند گذشته در يك خط و مسير مستقيم طی نمي شود.

در دهه هاي اخير ”مدل سيكلي“ جانشين ”مدل خطي“ شده است. آقاي فردريك م. هادسون دانشمند جامعه شناس و فيلسوف ويژگي اصلي اين مدل جديد را تغييرات دائمي آن مي داند. ديگر سلسله مراتب معين و مشخصي در فازهاي رشد و تكاملي زندگي وجود ندارد، بلكه آن به معجون كمپلكس و پيچيده و يا بيشتر اوقات رودخانه اي نامنظم و درهم و برهم درآمده، كه تنها بطور مشروط مي تواند از طرف افراد معدودي از ما قابل كنترل باشد. به هيچ چيز نمي توان واقعا اطمینان كرد، هيچگاه چيزي به مرحله اتمام و پاياني خود نمي رسد. ديگر مامني و پناهگاهي موجود نيست كه در سايه آن بتوان لحظاتي به تجديد نفس و قدرداني از زحمات خويش پرداخت. بطور مداوم جنب و جوش و مساعي جديدي به ما تحميل مي گردد. بدین ترتيب نمي توان اطمینان داشت كه با خاتمه يابي يك فاز و مرحله اي از زندگي مسائل و مشكلات معين و ويژه آن نيز پايان يافته و حل شده باشند.

مثال: يافتن اشتغال و انتخاب شريك و همسر. ديگر نمي توان بدان اطمینان داشت كه براي هميشه تنها به يك شغل اشتغال داشت و همچنين در مورد همسر نيز ديگر نمي توان مطمئن بود كه تا آخر عمر فقط با يك شريك و همسر بسر كرد.

مثال نقش جنسيت ها: ”اضمحلال مردسالاري، نابودي مفهوم خانواده و نقش هاي سنتي مرد و زن به اين دو جنسيت آزادي هاي بي نهايتي اعطاء مي كند، كه آنها تا كنون از اين نعم بي بهره بودند.“ اين شمائي است كه آقاي فرانك پيتمن براي نشان

دادن شانس و امکاناتی که در تغییرات جامعه نهفته است به ترسیم درمی آورد. تنها مشکل موجود: "عدم وجود دفترچه راهنمایی است که با آن بتوان کیفیت و چگونگی عمل را در این دنیای نو کشف نمود."

ما بالغینی هستیم در مرحله آزمایش

پرسشهای "من کیستم؟"، "به کجا می روم؟"، "جای من کجاست؟"، "هدف و مفهوم زندگی کدام است؟" همیشه در ذهن ما ظهور می یابند و در هر مرحله از زندگی می بایست پاسخی نو به آنها داد. راه حل‌هایی که ما با بیست و سی سالگی برای این سوالات داشتیم دیگر به هنگامی که به چهل و پنجاه رسیده ایم از اعتبار برخوردار نیستند. و بدینگونه است، که همواره در حال آزمایشیم که معنا و مفهوم یک مرد یا یک زن بالغ چیست. اگر چه ما نمی دانیم امروز رابطه به چه مفهوم است با این وجود کوشش می کنیم روابطی برقرار کنیم. به یک کار اشتغال می ورزیم، اگر چه غالباً نمی توانیم به والدین خود توضیح دهیم که در واقع چه انجام می دهیم. تمامی مساعی ما آن است که پدر و مادر باشیم، بدون اینکه در این راه بتوانیم والدین خویش را سرمشق خود قرار دهیم. اینطور بگوئیم که ما به اصطلاح والدین در مرحله تست هستیم. جامعه به یک لابراتوار عظیم بدل گردیده و ما همواره در حال دست زدن به یک سری آزمایشات جدید هستیم، تا دریابیم که چه چیز عملی و چه چیز قابل عملی است.

و آنطور که نویسنده آمریکایی، فردریک م. هادسون، گلایه می کند، در این راه تنها هستیم و فقط به نیروی خویش متکی می باشیم. آقای هادسون در انستیتوی خود در سانتا باربارا کالیفرنیا بدنبال این هدف است که بالغین را در راه آموزش زندگی حمایت و همراهی نماید. "برای بالغین امروزه چنین مصداق دارد که آنها در مسائل حیاتی بیسواد هستند. گر چه آنها قادر به خواندن و نوشتن هستند، اما نمی دانند چگونه مشکلات و مسائل مراحل و فازهای زندگی را حل کنند." هنوز نهاد و ارگانی وجود ندارد که در آنها به آموزش مواد و مسائلی پرداخته شود که بالغین امروز برای دست گرفتن رشته زندگی بدان نیازمندند. این پرسش را حتی آقای س. گ. یونگ در زمان خود مطرح نمود: "آیا آموزشگاه‌هایی نیز برای چهل ساله های ما وجود دارد که آنها را برای زندگی آینده و مشکلات آن مهیا نماید، همانطور که مدارس معمولی انسانهای جوان را با مسائل زندگی و جهان آموزش می دهند؟ خیر، چنین چیزی وجود ندارد. با این درجه و تا این حد از عدم آمادگی و نبود مقدمات به آغاز بعد از ظهر زندگی خویش می پردازیم."

تا زمانی که پیشنویس و پلانی برای مواد آموزشی و اهداف مورد نظر برای بالغ شدن در دست نیست، ما در ارتباط با این پرسش که "بالغ کیست؟" به تنهایی به خود متکی و وابسته ایم. برای خوشبختی و سعادت خودمان هم که شده است می بایست پاسخی برای آن بیابیم. زیرا که در بلوغ پاسخ بسیاری از مسائل و مشکلات نهفته است. اگر موفق شویم، در این برهه خطیر و پر گردباد از زمانه بالغ گردیم، زندگی ما بسیار کم خطرناکتر از زندگی نابالغین بند بازی خواهد بود، که سقوط از روی بند زندگی آنان را به مرگ تهدید می کند. بعنوان یک بالغ مشکلات زندگی مدرن و متجدد امروزی را بهتر می توان حل و بر مسائل سیکل های زندگی ساده تر می توان غالب آمد.

بنابراین پرسش این است که چه ویژگیها و خصوصیات شخصیت بالغین "جدید" را متمایز می گرداند؟

آقای فردیریک م. هادسون لیستی از خصائل فرد بالغ را به ترتیب زیر تنظیم نمود. بنا بر این لیست شخص زمانی بالغ است که:

- دارای اندازه متنابهی از اعتماد بنفس و خودآگاهی باشد
- به دیگران علاقمند باشد و بتواند با واقع بینی و بدون احساسات به آنها گوش دهد
- بتواند احساسات خویش را در حد و اندازه خود ابراز و بیان کند
- قادر به ابراز قدردانی و تأیید باشد
- بتواند میان مهم و غیر مهم تمایز قائل گردد
- آگاه باشد که قدرتمند است و بتواند تواناییهای خویش را نمایان سازد
- بتواند انتقاد پذیر باشد و توان انتقاد کردن نیز داشته باشد
- همواره در باره مفهوم و هدف زندگی خویش بیاندیشد
- کوشش کند راه حل‌های مناسب برای مسائل بیابد و این وظیفه را به دیگری محول نسازد
- توان کار کردن در یک تیم را داشته باشد و همکار باشد
- به مراسم و آداب سنتی که بسان تکیه گاههایی در زندگی او هستند توجه نماید
- آینده نگر باشد و در جهت و مسیر آینده گام بردارد
- به جشنها پابند باشد و آنها را برگزار و مراقبت کند که از شادی و شمع کافی در زندگی برخوردار باشد
- قادر به برقراری روابط شخصی و نزدیک مانند رابطه عشقی و جنسی و نیز رابطه دوستی باشد
- توان "نه" گفتن را داشته باشد
- آماده برای مصالحه و سازش باشد، اما زبون، مجیزگو و "بله قربان گو" نباشد
- برای تغییرات مهیا باشد
- همواره موقعیت حال و زمان کنونی را زیر سؤال ببرد
- ترسی از اشتباه کردن نداشته باشد و برای اشتباه دیگران نیز تفاهم و گذشت نشان دهد
- همواره در پی کاوش منابع و دوائر جدید اطلاعاتی باشد که وی را برای غلبه بر سیکل های زندگی حمایت و پشتیبانی نمایند.

اینکه این خصوصیات به ناگهان و یک مرتبه و تا سن معین و مشخصی بدست نمی آیند، بدیهی است. اما ما می توانیم، در صورتیکه در مسیر زندگی سیکلی و مرحله ای خویش با پشتکاری بر روی این هفت نکته زیر کار کنیم، خود مستقلاً به هدف "بالغ بودن" نزدیکتر گردیم:

1. صبوری بیاموز

از آنجا که مدل سیکلی زندگی همواره مبارزات جدیدی را برای ما تهیه و تدارک می بیند، بالغین به شکلیایی زیادی نیازمندند تا توان گذار و پیروزی در مقاطع حساس زندگی را داشته باشند. آقای فردیریک م. هادسون تشریح می کند: "این مقاطع حساس بدین مفهومند که نقش ها تغییر می پذیرند، هویت ما از بین می رود و ما به کشف ابعاد کاملاً تازه ای از شخص خودمان نائل می آئیم. بر خلاف آمال اکثریت انسانها این مقاطع و گذار حساس زندگی پریودهای کوتاهی نیستند. رشد و تکامل انسان از انسانی که هست به انسانی که می شود، محتاج زمان است. این پروسه ای است که احساسات، اندیشه و تفکر فراوانی را به خود مشغول می دارد و ماهها یا حتی سالها را صرف خود می نماید.

ظاهرا چنین به نظر مي آید که نسل جدید از این نکته به شکل الهام پذیری مطلع است. این نسل به خود وقت مي دهد؛ زمانی که فاز نوجوانی به سر مي رسد، نوجوانان به سرعت کفش بالغین را به پا نمي کنند، بلکه این کار را برای يك مدت زمان طولانی بتعویق مي اندازند (رجوع کنید به متنی که در پایان این مقاله تحت عنوان "نه دیگر نوجوان و نه هنوز بالغ" مي آید).

2. استقلال فرا بگیر

آقای آرنو گرون روانکاور آنالیز چنین تشریح مي کند که استقلال به معنای "داشتن آزادی برای اثبات مداوم قدرت و به رخ کشیدن برتری خویش به خود و دیگران" نیست. برای وي زمانی يك انسان استقلال دارد که "با احساسات و نیازهای خویش در یگانگی و هماهنگی کامل بسر برد". شخصی که بالغ است، مي تواند تأیید کند، که او يك موجود مستقل و غیروابسته به دیگران است و دیگران نیز غیروابسته به وي حیات دارند. احساس "من اینجا هستم و تو آنجا" را نویسندگان آمریکائی فران و لوئیس کوکس از "پر اهمیت ترین اصول بالغ بودن" مي شمردند. بنا بر نظریات آنها يك انسان تا زمانی که از دیگران به لحاظ درونی و احساسی غیروابسته نیست، بالغ نشده است. شناخت این واقعیت که آدمی دارای يك من مستقل مي باشد، به فرد احساس امنیت مي بخشد. بالغین نیازی ندارند که خود را مدام با دیگران مقایسه کنند. آنها نیز احتیاجی به اثبات ارزش خویش از طریق مورد پسند دیگران واقع شدن ندارند. يك شخص بالغ احساس امنیت و پر ارزش بودن مي کند، در حالیکه يك فرد نابالغ در از دست دادن واقعی حس بنیادی عدم امنیت ناتوان مي باشد. او به نظریات و عقاید دیگران وابسته است، اجازه مي دهد که قضاوت و اعمال دیگران او را در حس ارزش و عزت نفس خویش تحت تأثیر قرار دهند. انسانهایی که از يك احساس قدرتمند برای شخص خود برخوردارند، انسانهایی که قدر خود را مي شناسند، در موافقی هم که تحت حمله دیگران قرار مي گیرند و یا از طرف آنان تحقیر مي گردند، متانت و خونسردی خویش را از دست نمي دهند. متانت و خونسردی از علائم پختگی درونی و بلوغ آنهاست، هیچکس توان ضربه و جراحت تمامیت وجودی و شخص آنها را ندارد.

3. یاد بگیر که پروسه پیری را تأیید کنی

بالغین واقعی ترسی از مسن شدن خود ندارند. "بالغینی وجود دارند که خود را به کاریکاتورهای مسخره آمیز جوانی مبدل مي کنند و خودشان هم متوجه نیستند"، این گفته ها از روانشناس و نویسنده زوریحی خانم اوا سلتنر نقل مي شود. "تعقیب و به دنبال جوانی جاوید دویدن در واقع رفتار بالغانه ای نیست. ما بایست از اینکه توانسته ایم خودمان را جوان نگاه داریم، کمتر شاد شویم، بلکه بیشتر برای بلوغ، پختگی و تجارب زندگی خویش توجه و احترام قائل گردیم."

4. تقبل مسئولیت را بیاموز

بالغین خود را قریانی ندانسته و در نقش مظلوم در نمی آورند. بطور مثال اگر در زندگی آنان چیزی بر وفق مراد و طبق برنامه پیش نرود، والدین خود را مسئول نمی دانند، بلکه در درجه نخست مسئولیت زندگی خویش را خود به گردن مي گیرند. آنها کوشش مي کنند پدر و مادر خود را بفهمند و اینکه آنها نتوانسته اند والدینی کامل و بی نقص باشند درک کرده و بر آنها ببخشند.

5. یاد بگیر به فکر نسل های بعد از خود باشی

به عقیده آقای اریک ج. اریکسون، پژوهشگر سرگذشت ها و زندگینامه ها، دنیا آوردن، پرورش و تربیت فرزندان پر معنی ترین عنصر زندگی يك فرد بالغ

است: این عمل "در نخستین گام علاقه به تولید مثل و تربیت نسل بعدی است: اگر چه انسانهایی نیز یافت می شوند، که بخاطر موقعیت های ویژه و بدشانسی، یا به علت استعدادهاي بخصوص این غریزه خویش را در جهت بچه دار شدن بکار نمی بندند، بلکه به مصرف راندمان و خلاقیت دیگری که بتواند سهم آنها را در ادای وظائف پدر و مادری جذب نماید، درمی آورند".

آقای روانشناس جان کوتره از اینرو میان تولید مثل و پرورش بیولوژیک (بزرگ کردن فرزندان خود)، تولید مثل و پرورش در نقش والدینی (بزرگ کردن فرزندان دیگران)، تولید مثل و پرورش تکنیکی (واگذاری تواناییها و علوم به نسل دیگر) و تولید مثل و پرورش فرهنگی (واگذاری ارزشهای فرهنگی) تمایز قائل می شود.

6. یاد بگیر نقش جنسیت خود را زیر سؤال ببری

نقش های جنسیتی که پدر و مادر ما ایفا و با آنها زندگی می کردند، برای ما دیگر قابلیت دوام و اجرا ندارند. مدتهاست که دیگر قدم گذاشتن به دنیای غیر دوستانه برای تامین معاش زندگی خانواده تنها به عهده مرد نیست و زنان دیگر خویش را در نقش و مقام مادری و شغل خانه داری محدود نمی کنند. امروزه بالغین در هیچیک از بخش های از زندگی همانند این بخش به آزمایش و جمع آوری تجربه وابسته و متکی نیستند. امروز "مردانه" به چه معنی است؟ "زنانه" چه مفهومی دارد؟

آقای فرانک پیتمن به مردانی که در نقش خود نامطمئن گردیده اند و قاعدتا پدرانشان هم نمی توانند سرمشق و نمونه خوبی برای آنها باشند، توصیه می کند دقیقا همان کار را انجام بدهند که پدر آنها بعثت "زنانه بودن آن" معترضانه آنرا مردود می نمود: مهربان بودن، گریه کردن، فیلم رمانتیک نگاه کردن، لباس شستن، بچه داری و فنفاق کردن، گاه پرسپکتیو جنسیت را تعویض کنند و بطور مثال کتابهایی را که برای خانم ها نوشته می شود مطالعه کنند. "بدینوسیله خودتان را از کلیشه و رل قدیمی جنسیت ها آزاد می کنید. و ترسی به خود راه ندهید: که در این راه قطره ای از هورمون های مردانه اتان و یا همچنین کروموزم Y خود را از دست نخواهید داد"، با این گفته این روانکاو تلاش می کند به مردان ضمانت و اطمینان کافی دهد.

و به زنان توصیه می کند، که جنسیت خویش را بی قید و شرط تأیید کنند و مردان را نیز زیاد جدی نگیرند. زنان می بایستی چیزی در زندگی خود بیابند، که به آنها احساسی از قدرت، مقام و اعتبار اهدا کند. هرگز یک زن بالغ نباید خودش را از طریق رابطه اش با یک مرد تعریف نماید: "شما می توانید به یک مرد اجازه دهید شما را دوست داشته باشد و حمایت کند. اما هیچگاه مجاز نیستید که به یک مرد اجازه دهید شما و نقش شما را تعریف کند."

7. بیاموز که از تردید و عدم اطمینان خود یک عرف بسازی

به عقیده شاعر جان کیتس انسانها می بایست توانایی داشته باشند که "در عدم اطمینان و ناآگاهی، در ناشناخته ها و اسرار، در تردیدها استقامت کنند و بمانند، بدون اینکه بیصبرانه به جستجوی واقعیات یا علل بپردازند". بالغینی که مایلند بالغینی "جدید" بشوند، می بایست این رفتار را یاد گرفته و از آن خود کنند. فردی که تاب تحمل احساسات متناقض و دوگانه گیها را داشته باشد، کسی که همواره نمی بایست "مطمئن صددرصد" باشد، شخصی که از سر درگمی و بی جهتی یک عرف و آئین بسازد، چنین فردی برای راه دراز و پیچ در پیچ بختگی و بلوغ به بهترین سلاح مجهز گردیده است. اگر ما به این مفهوم و معنا بالغ گردیم، بدون اینکه اجازه دهیم از طرف بالغین "قدیمی" ترسانده و بی

جرئت شویم، از چنین آزادی نیز برخورداریم که گاه به گاه از بالغ بودن به يك مرخصی کوتاه رفته و استراحت کوچکی برای خود روا داریم. برگشت و مراجعه به ناتوانیها و نادانیهای کودکانه یا عقبگرد به یاغیگری های نوجوانی در این زندگی، که مدام به شکلی نوین فرم می گیرد، نه تنها مجاز است، بلکه ضرورت نیز دارد. بالغ بودن کمتر سخت و مشکل آفرین خواهد بود، در صورتیکه جرئت داشته باشیم و گاهگاهی از آن استعفا دهیم. برویم بازی کنیم!

از مجله علمی آلمانی "روانکاو امروز" دفتر شش "کمپاکت"
Psychologie Heute, Compact, Heft 6

مترجم مهندس جواد ولدان

www.Iran-Azad.De

Info@iran-azad.de

"نه دیگر نوجوان و نه هنوز بالغ"

روانشناختی رشد و پرورش به کشف فاز جدیدی از زندگی دست می یابد

شاعر روبرت بلی همانند دیگر افراد مسن^۱ معاصرش دلوپس این واقعیت است، که انسانها "خیلی بیشتر از مدت زمان معمول" در "مرحله انتظار کرم ابریشمی" سنین نوجوانی باقی می مانند. اما روانشناختی رشد و پرورش مدرن این واقعیت را کمتر دلیلی برای نگرانی می داند. این شاخه از علم روانشناسی در تناسب با تغییرات شرایط زندگی به شناخت و عمل پرداخته و بدین ترتیب با اضافه کردن مرحله چهارمی به سه فاز کودکی، نوجوانی و سنین بالگی زندگی را به چهار سیکل یا فاز تقسیم می نماید و فاز چهارم را "ظهور سنین بالگی" می نامد.

آقای روانکاو جفری ینسن آرنه می گوید انسانهای جوان با هجده سالگی دیگر نوجوان نیستند، اما هنوز هم بالغ نشده اند. در این سنین غالباً دوره کارآموزی شغلی آنها هنوز به اتمام نرسیده است و تشکیل خانواده هم در دورنما قرار دارد. بدین شکل به سن متوسط ازدواج در آلمان تقریباً شش سال اضافه گردیده است: اگر این سن در سال 1970 برای زنان 23 سال و برای مردان 25.6 می بود، در سال 1999 ازدواج کنندگان در سنین 28.4 و 31.1 بودند (این آمار به استانهای قدیم آلمان یعنی آلمان غربی سابق مربوط می گردد).

از اینرو جفری ینسن آرنه پیشنهاد می کند، که مدت زمان میان هجده و بیست و پنج سالگی را به چشم يك مرحله رشد مستقل نگاه کرد. در "سالهای آغازین سنین بالگی" جوانان نسبتاً هنوز به نقش های اجتماعی و انتظارات و توقعات معمول این نقشها غیروابسته اند. اگر چه آنها بستگی ها و وابستگی های کودکی و نوجوانی را پشت سر دارند، اما هنوز مسئولیتهائی را که در ارتباط با سنین بالگی است، بر عهده نگرفته اند. آنچه که آقای اریکسون به نوجوانان روا می داشت - يك "تعویق روانی اجتماعی" - اکنون بسط می یابد و شامل هجده تا بیست و پنج سالگان نیز می گردد. آنان اجازه دارند به آزمایش بپردازند و تجربه جمع کنند، آنها اجباری به مقید کردن خویش ندارند و هنوز "به درستی" به بالغ بودن نیز نیازی ندارند.

آنچنان که آرنت در این پژوهشات اثبات نمود، نتیجه گیری او به تصویری که این گروه سنی در عمل از خود نشان می دهد، هماهنگی و همخوانی دارد. در جواب این سؤال که "آیا احساس می کنید بالغ هستید؟" شصت در صد از پانصد و نوزده نفر از افراد میان هجده تا بیست و پنج سال که در پاسخگویی شرکت داشتند، پاسخ دادند: "در برخی از روابط بلی و اما در روابطی دیگر نه." حتی در میان بیست و شش تا سی و پنج سالگان يك سوم از آنها چنین حس می کند که واقعا از همه نظر و در همه روابط بالغ نیست. اشخاصی نیز که مسلما در زندگی شغلی موفق و از خانواده هم برخوردار بودند، چنین عقیده داشتند. آقای آرنت توضیح می دهد که "ویژگی ها و علائم آماری (جمعیت در رابطه با) بالغین در دموسکوپی ها بطور مرتب در رده های کاملا پائین جای می گیرند. آنچه که واقعا بعنوان نشانه بالغ بودن از اهمیت برخوردار است خصوصیات و ویژگی های فردی و شخصی است، که مهمتر از همه بعهدہ گرفتن مسئولیت، استقلال در تصمیم گیری و استقلال مالی است."

چکیده و نتیجه ای که آرنت از تحقیقات خویش بدست می دهد چنین است: عنوان "بالغین جوان" می بایست حداقل برای سی ساله ها بکار برده شود.

از مجله علمی آلمانی "روانکاوی امروز" دفتر شش "کمپاکت"

Psychologie Heute, Compact, Heft 6

مترجم مهندس جواد ولدان

www.Iran-Azad.De

Info@iran-azad.de